

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Historical

تاریخی

موسوی
۳۰ جولای ۲۰۱۹

قسمت اول

مختصری بر، دروغ های

"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۴

۳- یک پرچمی تمام عیار چه کسی می تواند باشد؟

با ابراز همدردی عمیق و تأسف بی پایان با آن عده از فرزندان زحمتکش افغانستان که یا به علت نا رسائی های فکری، پیوند های فریبنده خانوادگی و یا امیال و نیات نیک و شرافتمندانه خدمت به خلق، به سیستم جهنمی ارتباط داشتند که در نهایت خلاف مصالح علیای کشور، منافع دراز مدت و کوتاه مدت خلق ما، حریت و استقلال مردم و کشور ما بوده، تمام صداقت، جانبازی و فداکاری آنها با تأسف به غرض تحکیم حاکمیت بیگانه متجاوز و در تقابل خونین با مواضع آزادیخواهانه ملت قرار داشت و از دید تاریخی حتا نمی توان مقتولین خادم چنان مواضعی را بخشی از شهداء و جانبازان ملت به شمار آورد و در بهترین صورت فریب خوردگان پاک و صادق آنها را می توان شامل قربانیان تجاوز برشمرد؛ باید گفت ضمن آن که راه باز گشت به طرف ملت برای آنها باز است که باید با بریدن کامل و انتقادی از گذشته خونبار، دین خود را با افشای جنایاتی که فقط آنها بر آن اشراف دارند ادا و در عمل ثابت نمایند که فرزند خطا کار بودند و نمی خواهند با خاینان بیشتر از این هم هویت باشند؛ چه تاریخ با نیات افراد

کار ندارد و فقط نتایج اعمال و کردار آنها را به ارزیابی می گیرد.

همانطوری که چند صفحه قبل متذکر شدم مطالعه کتاب "جناب" کشتمند من را بر آن داشت تا هر چه بیشتر "جناب" شان را شناسائی نموده، از آن طریق به حل سوالات و معضلات و در مجموع درک بیشتر کتاب توفیق یابم و چون از یک طرف گفته ای معروف است که هر کس را می توان از دوست و رفیقش شناخت و از جانبی "جناب" کشتمند جزئی بود از یک کل "حدخا" - جناح پرچم - حلقه ای بود از یک زنجیر به هم پیوسته که در بیشتر اوقات نقش یکی از حلقات مرکزی را نیز به عهده داشته است و از جانب دیگر شخص "شخیص" کشتمند نیز در کتاب شان پرچمی بودن خویش را یکی از افتخارات بزرگ زندگی شان دانسته اند:

" برای من یکی از افتخارات بزرگ زندگی معنوی، پیوستگی اسمم با نام و نشرات پرچم است." پراگراف دوم صفحه ۱۹۰ - یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی- نوشته کشتمند.

به همین ترتیب "جناب" شان نه تنها در تمام دوران حیات "حدخا" - جناح پرچم- پرچمی طرفدار پرو پا قرص "ببرک کارمل" بوده چه در هنگام انشعاب و چه هم اتحاد اجباری مسؤول ایدئولوژیک- سیاسی و عضو دفتر سیاسی آن جناح به شمار می رفت بلکه همیشه و در همه اوقات "ببرک" را شخصیت ایده ال و انقلابی با تجربه "پلی بین مبارزات آزادیخواه گذشته و نسل جوان ، صاحب دید و خط روشن از قضایا ... " دانسته می نویسد:

"من که از لحاظ اندیشه های سیاسی با کارمل و خیبر نزدیک بودم " صفحه ۱۳۸ همان کتاب ؛ وارد آوردن اتهامات نادرست وابستگی به اشرافیت به ایشان - حد احترام را به خاطر داشته باشید- موسوی - از جانب رقبای سیاسی ... " صفحه ۱۳۹ همان کتاب

با در نظر داشت این که هر حزب و سازمانی طی دوران ساختمان آن نهاد از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی ضمن ارتقای سطح فکری افراد "کرکتر حزبی خاصی" را نیز در درون آن نهاد - حزب و یا سازمان - پرورش می دهند که آگاهان سیاسی، به محض آغاز صحبت یک فرد متعلق به یک حزب و حتا ظواهر و چگونگی پوشیدن لباس، اصلاح موی سر، ریش و بروت می توانند حدس بزنند که فرد مقابل به کدام سازمان و یا حزبی متعلق است. چنین کرکتر مشترکی در طول تاریخ بار ها در مورد احزاب و سازمانهای افغانی و سایر کشور ها تشخیص و حتا بدون ملاحظه از طرف دوست و دشمن بدان اشاره شده است، به طور مثال:

فساد ناپذیری ژاکوبین ها(ریشه در فساد ناپذیری روبسپیر داشت)، " درایت لنینی، مخفی کاری و انضباط بلشویکی و ... " و ده ها مثال دیگر. حتا در برخی موارد، افراد یک حزب بنابر علاقه و اعتماد راسخ به رهبری می کوشند چون او لباس بپوشند، چون او حرف بزنند، چون او راه بروند، در حد توان چون او با مردم برخورد و پیشامد داشته باشند ... چنانچه در دوران ده ساله دموکراسی تاجدار، در محافل روشنفکری اعمال خاصی را به پرچمی گری، اعمال خاص دیگری را به شعله نی گری، اعمال خاصی را به خلقی گری و اعمال خاصی را به اخوانی گری نسبت داده حتا گاهی به مثابه دشنام های درون جنبش روشنفکری علیه طرف مقابل مورد استفاده قرار می گرفت. علاقه و اخلاص "جناب" کشتمند به پیشوای مسلکی اش "ببرک کارمل"، نقش و تأثیر ژرف نامبرده در ایجاد و پرورش یک نسل پرچمی، به یقین صاحب این قلم را اجازه خواهد داد تا بنویسد:

هیچ کس در پرچم، پرچمی تر از "ببرک" نبوده، "ببرک" را می توان تبارز شخصیت و کرکتر یک حزب در وجود یک فرد دانست.

همانطوری که گفته اند، "کاتولیک" تر از پاپ نمی توان یافت، پرچمی تر از "ببرک" نیز نمی تواند وجود داشته باشد.

بناءً جهت شناخت هر چه بهتر و کامل تر شخصیت دوم حزب، در ابتداء فرد اول حزب یعنی سمبول شخصیتی حزب و پرچمی تمام عیار را از دید نویسندگان همکار و هم‌رزمش معرفی می داریم، باشد در پرتو آن، برداشت شخصیتی از "جناب" صدراعظم نیز به دست آید.

معرفی ببرک از دید قدوس غوربندی:

قبل از همه چیز باید نوشت :

"قدوس غوربندی" از آوان ایجاد "حدخا" از اعضای مؤسس آن نهاد بوده در انشعاب جانب پرچم را گرفته و تا قبل از اعلام انحلال آن به وسیله "ببرک" در زمان حاکمیت "داوود" و تشدید درگیریها بین "ببرک" و "خیبر" در همه حالت نه تنها پرچمی، بلکه "ببرکی" سرسپرده شمرده می شد.

"قدوس غوربندی" کتابی دارد زیر عنوان "نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که در صفحات متعدد آن تصویر شخصیتی از "ببرک" و سایر رهبران و کادرهای پرچمی ارائه داده است، که طی سطور آینده به صورت مختصر به آنها اشاره می گردد:

در صفحه "۱۰" همان کتاب بعد از آن که بروز و تشدید اختلافات میان "خیر" و "ببرک" را بیان می دارد، می نگارد:

"...اما زمانی که متوجه شد خود خواهی و جاه طلبی وی - منظور ببرک- م - حدودی ندارد..."

در صفحه "۱۳" کتاب "ببرک" را به چنین صفاتی متصف دانسته است:

"...کج گذاشته ... می توانست انحراف داد ... در محیط سیاسی از همان آغاز مایه نفاق و اصطکاک گردید ..."

در صفحه های "۱۳" و "۱۴" از زبان "محمودی کبیر" "ببرک" را چنین معرفی می نماید:

"... مرحوم دکتور محمودی، کارمل را گماشته دربار و آفت جنبش می دانست ..."

در صفحه "۱۵" کتاب در رابطه با تجاوز و با تجاوز و اشغال چکسلواکیا به وسیله شوروی و سر کوب خونین

"بهار پراک" جریان یک پولیمیک درونی پرچم را در تأیید آن تجاوز چنین می نگارد:

"کارمل با لحن ملایم و شیوه ماهرانه که ناشی از موقع شناسی او بود گفت: از این لحظات نادر اتفاق می افتد، باید برای تثبیت خود استفاده کنیم."

در همان صفحه در ادامه بحث می نویسد:

"... نشرات پرچم در خط وابستگی پیش می رفت ..."

در صفحه "۱۸" ضمن بیان اختلاف "خیر" و "ببرک" می نویسد:

"... هر گونه روابط شخصی را با وی قطع کرد. اما متأسفانه دیگر دیر شده بود و به قیمت جانش تمام شد ..."

در صفحه "۱۹" همان کتاب باز هم می نگارد:

"کارمل دوست و دشمن دایمی را نمی شناخت و دائماً اشخاص را بنا بر سطح وفاداری آنها تعویض می کرد و نقش اخلاقیات را در سیاست ناچیز می دانست ..."

در صفحه "۲۵" می نگارد:

"چون کارمل به کمیت و آرایش مظاهره بسیار اهمیت می داد ... مارش کنندگان به نحوی که دختران و زنان با لباس های مرغوب در پیشانیهای آن حرکت نمایند ... " یعنی دختران و زنان ابزار و وسیله جذب افراد بودند! "

در صفحه "۲۷" می نویسد:

"لازم به یادآوریست که حزب دموکراتیک خلق افغانستان ... مداخله پنهان و آشکار استخبارات کشور های به اصطلاح دوست و دشمن در مجموع پیوسته رشد و انکشاف نمود ..."

در صفحه "۲۸" می نویسد:

"عناصر معین رهبری من جمله -ببرک کارمل- انواع انحراف خود را از متن اساسنامه به این اصل توجیه می کرد ... او (کارمل) اراده نمود در بین حزب دو حزب دیگر سازمان دهد. وی عادت داشت هر پلان خود را به وسیله یکی

از حواریون خود پیش کند و نور احمد نور و سلطان علی کشتمند از همه بیشتر قابل اعتماد بودند ..."

به داوم آن راجع به پیشنهاد جذب عناصر فاسد بیروکراتیک و لومین ها به مثابه کمر بند دفاعی چنین ادامه می دهد:

"... اشخاص چون حسن شرق، شاه محمد دوست، غلام جیلانی باختری، نجیب الله مسیر و آئینه سنگین از همان قماش بودند."

ادامه دارد

یادداشت:

آوردن نقل قولی از کتابی به هیچ صورت تأیید کامل کتاب تلقی نگردیده، صاحب این قلم، این حق را برای خود می داند تا در موقع مناسب با آن کتاب برخورد مستقلانه داشته باشد.